ـ سلسله مباحث نبوّت و انبیا در پرتو قرآن [۵] ـ

عظمت بعثت محمّدی

علامه سیّدابوالحسن علی حسنی ندوی

تراژدی عصر جاهلی

تراژدی اصلی عصر جاهلیت ـ عصری که همهٔ تاریخ‌نگاران بر انحطاط و تاریکی آن اتفاق نظر دارند ـ انتشار کفر و فسق، معصیت و نافرمانی، ظلم و سرکشی، لگدمال شدن عزت و کرامت انسان، تجاوز به حقوق انسانی و تسلّط حکومت‌های ستمگر و حکام مستبد بر جهان نبود. همچنین تراژدی اصلی این نبود که عبادت‌کنندگان خداوند و بندگان صالح کم‌شمار و ضعیف‌اند. اگرچه همهٔ این مسائل تأسف‌بار وجود داشت، امّا این قبیل مشکلات همواره در طول تاریخ تکرار شده بود و بسیاری از رجال دعوت و اصلاح و صاحبان وجدان‌های بیدار و اراده‌های قوی علیه آنها قیام کرده بودند. بحران اصلی و تراژدی عصر جاهلیت که برای رهایی از آثار سوء و غلبه بر پیامدهای آن، بعثت محمّدی صورت گرفت، بعثتی که الله تعالی آن را انتخاب کرد تا راه نجاتی از این بحران بزرگ و بنیان‌کن باشد، عبارت بود از: ۱ـ فقدان علم و دانش صحیح از پهنهٔ جهان بشری، ۲ـ فقدان ارادهٔ نیرومند خیر و نیکی در دل انسان‌ها، ۳ـ فقدان امّت و جماعتی که برای یاری حق و حقیقت بپاخیزد، با باطل و بدی مبارزه کند، و با ساختن جهانی جدید، طرح نو در عالم درافکند.

فقدان علم و دانش صحیح

علم و دانش صحیح و شناخت درستی که انسان بر اساس آن بتواند پروردگارش را بشناسد و با آفریدگارش مرتبط شود و او را خالصانه عبادت و پرستش نماید، مفقود شده بود. حتی اگر ارادهٔ قوی و طلب صادقانه‌ای پیدا می‌شد، باز هم به دلیل عدم وجود دانش صحیح و شناخت درست، بهره‌ای حاصل نمی‌شد. همهٔ علوم و دانش‌های موجود، با جهل و خرافه درآمیخته و دست‌خوش تحریف شده بودند، به‌گونه‌ای که نادرستی‌ها بر درستی‌ها غالب و ضررشان از فائده‌شان افزون‌تر شده بود.

فقدان ارادهٔ نیرومند خیر و نیکی

و اگر نزد عالم و دانشمند و یا در کتاب و صحیفه‌ای علم صحیحی پیدا می‌شد، ارادهٔ نیرومند خیری وجود نداشت که در جست‌وجوی آن باشد، به آن چنگ بزند و به کمک آن بر خواهشات نفسانی و ناسازگارهای محیط غلبه کند. بدون تردید انگیزهٔ خداجویی و حق‌طلبی مفقود شده و تلاش انسان‌ها در مسیر حق‌طلبی کند شده بود، و همهٔ اراده و توان بشری در جهت رسیدن به خواسته‌های نفسانی و اسباب هوسرانی و اطاعت کورکورانه از قدرت‌ها و فضاهای ناسالم و فداکاری در این مسیر صرف می‌شد. شعله‌های فروزان عشق و محبّتِ پاک و بی‌آلایش به خاموشی گراییده، اجاقِ دل‌ها سرد شده، و حبِّ دنیا و مادیت بر دل‌ها مسلّط شده بود. آنچه از مظاهر دینی باقی مانده بود، یا باورهای خرافی و شرک‌آمیز بود و یا رسم‌های توخالی و تقلیدهای سطحی.

فقدان امّت و جماعت مدافع حق

اگر علم و دانش صحیح و ارادهٔ نیرومند خیری در جایی و در دل افرادی وجود داشت، آن امّت و جماعت مدافع حق وجود نداشت که پشت افراد به آنها گرم باشد، در سختی‌ها به آنها پناه ببرند و در مواقع ضعف و سستی از آنها نیرو بگیرند و بر توانمندی‌هایشان بیفزایند؛ لذا تلاش‌های فردی و اصلاحات شخصی راه به جایی نمی‌برد و این قبیل افراد ـ که اغلب به دیرها، کنیسه‌ها، غارها و کوه‌ها پناه می‌بردند ـ مانند چراغی بودند که فتیله‌اش سوخته، سوختش تمام شده و کورسویی از آنها باقی مانده است، و یا مانند کرم‌شب‌تابی بودند که معمولاً در شب‌های سرد و تاریک زمستانی و بارانی در فضا می‌درخشد ولی نمی‌تواند راه را برای رهگذران سرگردان

روشن کند یا درمانده و سرمازده‌ای را گرما ببخشد.

نیاز به طلوع خورشیدی جدید

امّا دانش صحیح و درستی که بتواند مردم را به‌سوی آفریدگار جهان هستی و شناخت اسمای حُسنا و صفات حقیقی او راهنمایی کند، ارتباط بندگان را با پروردگارشان مستحکم گرداند، عقل‌ها را از یقین و دل‌ها را از محبّت سرشار کند، تحریف غلوکنندگان و نسبت‌های ناروای باطل‌گرایان را بزداید و مردم را از تاریکی‌ها و شبهات به‌سوی نور و یقین سوق دهد، چیزی نبود جز همان علم محفوظ، بی‌آلایش و نوینی که از آسمان نازل شده و به تازگی از جانب الله تعالی آمده بود. آری تنها نبوّت نوین بود که می‌توانست اوضاع فاسد و نابسامانی را که سرتاسر جامعهٔ انسانی را دربرگرفته بود، تغییر دهد و مانعی در مقابل شرک و بت‌پرستی و خرافه‌گرایی مشرکان و بت‌پرستان ایجاد کند و یهود و نصارا و مجوس را از تحریف و جهالت بیشتر باز دارد، و اگر هنوز منصف و واقع‌بین و خداترس هستند، اعتراف کنند که همانا ستاره‌ها غروب کرده و خورشید جدیدی در آسمان جهان بشری طلوع کرده است و همانا روشنی صبح همگان را از چراغ بی‌نیاز کرده است: «لم یکن الذین کفروا من أهل الکتاب و المشرکین منفکّین حتّی تأتیهم البیّنه * رسول من الله یتلوا صحفاً مطهرة * فیها کتب قیّمة»؛ کافران از میان اهل کتاب و مشرکان [از آیین خود ملزم] به جدایی نبودند تا وقتی که برای آنان دلیل آشکار بیاید [که] فرستاده‌ای از سوی خداوند [آمده] است که صحیفه‌های پاک (یعنی سور قرآن) را می‌خواند. در آن [صحیفه‌ها] احکامی درست و استوار است [بیّنه: ۱ـ۳].

همکاری فلسفه و جهان‌بینی شرک‌آمیز برای تضعیف ایمان و گمراهی انسان

واقعیت این است که ارادهٔ نیکو، قوی و گزینش‌گر، همواره تابع و خاضع علم و دانش صحیح و ایمان نیرومند است، پس اگر انسان به حقایقی ایمان پیدا کند و منافع و مضارشان را از یکدیگر تشخیص دهد و در وجودش نسبت‌به آنها خوف‌ورجا/ بیم‌وامید ایجاد شود، آن‌گاه اراده‌اش تابع آن حقایق می‌شود و اعضا و جوارحش در آن مسیر با او همکاری می‌کنند؛ امّا انسان عصر جاهلیت ایمان و ارادهٔ قوی را از دست داده و در وجود خدا و آخرت و بهشت و دوزخ دچار شک شده بود و نسبت‌به پاسخ‌گویی در قبال اعمال و رفتارش تردید داشت. از طرفی فلسفه و جهان‌بینی شرک‌آمیز در جهت تضعیف ایمان و ارتباط بنده با پروردگارش با یکدیگر همکاری داشتند؛ فلسفه از طریق نفی صفات و قدرت‌های الهی، و جهان‌بینی شرک‌آمیز از طریق متّصف کردن مخلوقات با صفات و قدرت‌های خاص پروردگار. به این ترتیب کسانی که دل در گرو فلسفه داشتند، خود را به پناه بردن و بیم‌وامید داشتن از چنان آفریننده‌ای که از هر صفت خوب و از هر نیرو و قدرتی تهی است و رحمت و محبتی از سویش متصوّر نیست، نیازمند نمی‌دیدند. امّا کسانی‌که جهان‌بینی شرک‌آمیز گریبانشان را گرفته بود و باورهای مشرکانه‌ای داشتند، چنان به مخلوقات مشغول شده بودند و در شادی و مصیبت به آنها پناه برده و متوسّل می‌شدند که به پروردگار احساس نیاز نمی‌کردند و یا فرصت نمی‌یافتند که به پروردگاری پناه ببرند که با چشم سر دیده نمی‌شود و به اعتقاد آنان رتق‌وفتق بسیاری از امور جهان هستی را به مخلوقات (معبودان زمینی، قابل رؤیت و در دسترس) سپرده است.

آری! جهان این‌گونه به دو اردوگاه تقسیم شده بود؛ یکی اردوگاه کسانی که هیچ انگیزه و گرایشی به دعا کردن و خواستن از الله تعالی نداشتند و تلاشی برای آخرت نمی‌کردند، و دیگری اردوگاه کسانی که چنان به مخلوق مشغول بودند که فرصت خواستن از پروردگار را نداشتند، و متأسفانه عصر جاهلی جولانگاه پیروان این دو نظریه شده بود. این‌گونه، حس فطری خداطلبی و انابت به‌سوی پروردگار که در دل هر انسانی نهفته است، ضایع گشت و استعدادهای درونی انسان‌ها یا دچار خمود و جمود شد یا در دام شرک و خرافه‌گرایی افتاد و یا در بندگی نفس و قدرت و طاغوت و شیطان ضایع گشت، و انسان‌ها از شرق تا غرب عالم، گرفتار پرستش بت‌ها و معبودان باطل شده و به ارزش‌های ساختگی و بی‌اساس رو آورده بودند؛ وضعیتی که سخن حضرت ابراهیم علیه‌السلام در حق آن صدق می‌کرد: «أتعبدون ما تنحتون» [صافات: ۹۵]؛ آیا آنچه را که خودتان ساخته‌اید می‌پرستید!

> **اوضاع عصر جاهلی به‌گونه‌ای بود که تنها یک پیامبر برگزیده، مؤیّد از سوی الله و برخوردار از نیروی قدسی و شخصیت نبوی می‌توانست ایمانی را که طی قرون متمادی از دست‌رفته بود به قلوب انسان‌ها بازگرداند و خواسته‌های جدید و عشق و علاقهٔ نوینی را در دل‌ها ایجاد کند**

اوضاع جاهلی را تغییر نمی‌دهد مگر ایمان نبوی نیرومند جهانی

اوضاع عصر جاهلی به‌گونه‌ای بود که تنها یک پیامبر برگزیده، مؤیّد از سوی الله و برخوردار از نیروی قدسی و شخصیت نبوی می‌توانست ایمانی را که طی قرون متمادی از دست‌رفته بود به قلوب انسان‌ها بازگرداند و خواسته‌های جدید و عشق و علاقهٔ نوینی را در دل‌ها ایجاد کند. همچنین انسان‌ها را از فریفته شدن در مقابل زرق‌وبرق دنیا و مادیت و لذت‌پرستی، و تلاش برای کسب رضایت حاکمان و قدرتمندان و توانگران بازدارد، و به‌سوی الله بزرگ و برتر ـ که چشم‌ها از دیدنش قاصر امّا از رگ بناگوش به آنان نزدیک‌تر است ـ سوق دهد، تا به‌خاطر خشنود کردن او و دست‌یافتن به پاداش‌هایش در آخرت، برای هر نوع فداکاری جانی و مالی آماده باشند. این کار بزرگ و انقلاب عظیم نیازمند ایمانی بود که کوه‌ها نتوانند آن را جابه‌جا کنند، و جن‌ها و انسان‌ها نتوانند به مقابلهٔ با آن برخیزند. زبان نبوی حقیقت چنین ایمانی را این‌گونه توصیف می‌کند: «لو وضعت الشمس فی

یمینی و القمر فی یساری ما ترکت هذا الأمر حتی یظهره الله أو أهلک فی طلبه»؛ اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند من هرگز از این دعوت دست نخواهم کشید تا این‌که الله تعالی آن را در جهان غالب گرداند یا در راه آن جان بسپارم. [البدایه‌والنهایه: ۴۳/۳] آری! این همان ارادهٔ استواری بود که منبع فیض رحمت‌های الهی آن را برای نوع بشر اقتضا کرده بود و باید تحقّق می‌یافت و تقویت می‌شد. تغییر اوضاع جاهلی نیازمند ایمانی بود که اگر در میان همهٔ جهانیان تقسیم می‌شد، همه را کفایت و تردیدها را به یقین و ضعف‌ها را به قوت تبدیل می‌کرد؛ ایمانی که صاحب آن در مواقعی سخن می‌گوید که دیگران در چنان مواقعی ساکت و لال شده و دیدگانشان خیره می‌گردد. تاریخ از چنین ایمانی گزارش می‌دهد آن هنگام که دشمنان اسلام بر دهانهٔ غار ایستاده بودند و صاحب این ایمان به یار غارش می‌گفت: «لاتحزن إنّ الله معنا»؛ نگران و غمگین مباش! به‌یقین الله با ماست [توبه:۴۰]. صاحب همین ایمان در اوضاع سخت و نابسامان سفر هجرت، در دست‌های سراقهٔ فقیر وَ بینوا دستوارهای کسری شاه ایران را مشاهده می‌کند و در حالی‌که گرسنگی بر او چیره و محاصرهٔ دشمنان تنگ شده است، در پرتو جرقه‌های سنگ خندق، کاخ سفید قیصر روم را نظاره می‌کند [و به فتح آن بشارت می‌دهد]. به‌راستی که تغییر اوضاع جاهلی و بازگرداندن ایمان و یقین به دل انسان‌ها، جز با چنین ایمان استوار و ارادهٔ نیرومند و جز با مرحمتی از جانب پروردگار عالمیان امکان‌پذیر نبود؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «هو الذی بعث فی الأمّیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمة و إن کانوا من قبل لفی ضلال مبین»؛ اوست کسی که در میان درس‌ناخواندگان رسولی از خود آنان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و آنان را پاک و تزکیه می‌کند و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد. و به‌راستی که پیش از این در گمراهی آشکار بودند [جمعه:۲]. «هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره المشرکین»؛ اوست کسی که رسولش را با هدایت و دین حقّ فرستاد تا آن را بر همهٔ ادیان چیره گرداند، هر چند مشرکان [این اتفاق را] ناخوش دارند [صف:۹].

نیاز به بعثتِ امّتی برای اصلاح‌گری و رویارویی دائم با فساد و انحراف

فسادی که در عصر جاهلیت وجود داشت خیلی فراتر از آن بود که افراد معدود و پراکنده‌ای بتوانند آن را مهار کنند یا یک گروه قوی و منسجم بتواند با آن مقابله کند؛ زیرا فساد و انحراف به آخرین حد خویش رسیده بود و به آسانی و به شکل معمول قابل اصلاح نبود. برای این کار نیاز به امّتی بود که به همین منظور بپاخیزد، به‌طور مستمر تلاش و فعالیت کند، در زمین خدا به حرکت درآید، با باطل در هر کجا پیکار نماید، و زمین خدا را پر از عدل و داد کند همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است. در واقع جهان نیازمند این بود که همراه و همگام با بعثت پیامبری از بزرگ‌ترین پیامبران، امّتی از نیرومندترین امّت‌ها نیز مبعوث گردد؛ چنان‌که این‌گونه شد و از عالم غیب ندا آمد: «کنتم خیر أمّة أخرجت للنّاس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله»؛ شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آورده شده است، به کار شایسته فرمان می‌دهید و از کار ناشایست باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید [آل‌عمران:۱۱۰].

آری بعثتِ نبوی در مقطعی از تاریخ اتفاق افتاد که بشریت شدیداً به آن نیازمند و چشم به راه آن بود، آن‌گونه که زمین خشک و سوزان به باران نیازمند است: «و تری الأرض هامدة فإذا أنزلنا علیها الماء اهتزت و ربت و أنبتت من کلّ زوج بهیج ذلک بأنّ الله هو الحق و أنّه یحیی الموتی و أنّه علی کل شیء قدیر»؛ و زمین را خشکیده می‌بینی، پس هنگامی‌که آب راً بر آن فرو فرستیم به جنبش درآید و رشد یابد و از همه نوع [گیاهان] خرّم برویاند. این از آن است که خداوند بر حقّ است و آن‌که او مردگان را زنده می‌کند و آن‌که او بر هر کاری تواناست [حج:۵-۶].

تأثیر انقلابی بعثت محمّدی

با بعثتِ محمّدی، در پیکر بی‌جان بشریّت ـ که به آن نسل انسانی گفته می‌شود ـ روح تازه‌ای دمیده شد و آثار حیات در آن نمودار گشت. ناگهان در وجود این جسم بی‌جان، جنبش و زلزله‌ای رخ داد که با آن همهٔ آشیانه‌های پرندگان و تارهای عنکبوت که در اطرافش تنیده شده بود، شروع به ریزش کرد و ازهم پاشید؛ همان‌که مورّخان و سیره‌نویسان با ادبیات محدود خود از آن به فروریختن ایوان کسری و خاموش شدن آتش‌کدهٔ فارس تعبیر کرده‌اند. مگر ندیده‌اید که با وقوع زمین‌لرزه‌ای شدید، چگونه ساختمان‌های محکم و برج‌های استوار فرو می‌ریزند و با خاک یکسان می‌شوند؛ پس چگونه ممکن است نظام‌های قیصر و کسری و آنچه فراعنهٔ عصر ساخته‌اند، با بعثت پیامبر اعظم ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ متزلزل و ویران نشوند و صبح سعادت و خوشبختی و سپهر عدالت و مساوات پدیدار نگردد.

> **فلسفه و جهان‌بینیِ شرک‌آمیز در جهت تضعیف ایمان و ارتباط بنده با پروردگارش با یکدیگر همکاری داشتند؛ فلسفه از طریق نفی صفات و قدرت‌های الهی، و جهان‌بینیِ شرک‌آمیز از طریق متّصف کردن مخلوقات با صفات و قدرت‌های خاص پروردگار**

تولّد جهانی جدید

ولادتِ رسول‌الله ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ و بعثت ایشان، تنها تولّد یک پیامبر، پیدایش یک امّت و آغاز یک عصر تازه نبود؛ بلکه تولّد جهان جدیدی بود که با ولادت و بعثت پیامبر اسلام آغاز شد و تا قیام قیامت ادامه خواهد داشت. آثار بعثت آن‌حضرت ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ در گوشه‌گوشهٔ این جهان و در ذره‌ذرهٔ اجزای آن نفوذ کرده است، و سرتاسر نظام بشری در جهان به‌گونه‌ای در اعتقاد، طرز تفکّر، تمدن، اخلاق و زندگی اجتماعی، و دانش و فرهنگش تحت تأثیر

بعثت نبوی قرار گرفته است که نمی‌شود تأثیرات بعثت را از آن جدا کرد و اگر چنین کاری صورت گیرد، آن‌گاه جهان از بزرگ‌ترین سرمایه و توانمندیش محروم شده و به سر جای اوّلش باز خواهد گشت. بدون تردید جهان کنونی مدیون بعثت محمّدی است؛ زیرا بعثت محمّدی بود که به جهان حق حیات دوباره بخشید و به آن مهلت زندگی عنایت کرد، نیروهای خیر و خوبی را بر نیروهای بدی و فساد غالب گردانید، جهان را از خشم الهی که بر آن سایه افکنده بود، نجات داد، و از نحوستی که بدان گرفتار شده بود، رهایی بخشید. جهان قبل از بعثت محمّدی، سزاوار آن بود که بساطش برچیده و بنیادش ویران شود؛ چنان‌که در قرآن آمده است: «**ظهر الفساد فی البرّ و البحر بما کسبت أیدی النّاس لیذیقهم بعض الّذی عملوا لعلّهم یرجعون**»؛ فساد و تباهی در خشکی و دریا به خاطر کارهایی پدیدار گشت که مردمان انجام می‌دادند، تا [این گونه خداوند] سزای برخی از کارهایی را که انسان‌ها انجام می‌دادند، به آنان بچشاند؛ باشد که آنان [بیدار شوند و از دست یازیدن به معاصی] بازگردند [روم:٤١]. در حدیث شریف نیز آمده است: «**إنّ الله نظر إلی أهل الأرض فمقتهم عربهم و عجمهم، إلا بقایا من أهل الکتاب**»؛ خداوند به‌سوی اهل زمین نظر کرد امّا اوضاع عرب و عجم را نپسندید، مگر حال عدهٔ کمی از اهل کتاب را.

تصویر عصر جاهلیت

پروردگار علیم و خبیر در زمین چه دید که جهانِ عصر جاهلیت در نظرش ناپسند جلوه کرد؟ آدمیان یا در مقابل بت‌ها و معبودان باطل و ساختگی سجده می‌کردند، یا بندهٔ شکم بودند، یا در مقابل سلاطین و حکام جور کرنش می‌کردند، و یا مرکب شیطان شده بودند؛ امّا دین خالص، طلب صادق، علم صحیح، عمل شایسته، رجوع إلی الله و تلاش برای آخرت، نایاب‌تر از کبریت احمر و دست‌نیافتنی‌تر از سیمرغ شده بودند.

امام احمد بن عبدالرحیم معروف به شاه‌ولی‌الله محدّث دهلوی در کتاب گرانسنگش «حجت‌الله‌البالغه»، تصویر روشن و دقیقی از عصر جاهلیت ارائه کرده است که من تصویری دقیق‌تر از آن برای عصر جاهلیت ندیده‌ام؛ وی می‌نویسد: «ایرانی‌ها و رومی‌ها وقتی قرون متمادی حاکمیت و اقتدار یافتند، چنان در لذّت‌های دنیا غرق شدند که آخرت را به‌کلّی فراموش کردند و شیطان بر آنان مستولی شد. آنان در فراهم کردن تسهیلات زندگی و اسباب آسایش اغراق و زیاده‌روی کردند و در این وادی با یکدیگر به رقابت پرداختند. اهل دانش و هنر از نقاط مختلف دنیا نزد آنها می‌آمدند و شیوه‌های نوین رفاه‌طلبی و خوشگذرانی را برایشان تبیین می‌کردند، و آنها با به‌کاربستن آن راهکارها برای رفاه و خوشگذرانی بیشتر تلاش می‌کردند و روزبه‌روز بر وسعت و دامنهٔ آن می‌افزودند. کار به جایی رسیده بود که اگر یکی از امرا، تاج و کمربندی با قیمت کمتر از صدهزار درهم می‌پوشید مورد تحقیر و تمسخر واقع می‌شد، و اگر صاحب کاخ مجلل، حوضچه‌های فواره‌دار، حمام‌های ویژه، باغ‌های سرسبز، اسب‌ها و مرکب‌های گران‌قیمت و خدمتگزاران زیبارو نبود، کسی او را تحویل نمی‌گرفت. و اگر فردی در خوردوخوراک اهل تکلّف و تشریفات، و در لباس‌وپوشاک تجمّل‌گرا نبود، آدم باارزشی تلقی نمی‌شد ـ گرچه بسیاری از این چیزها را در زندگی حاکمان و دولت‌مردان امروزی نیز می‌شود مشاهده کرد ـ؛ امّا این رفاه‌طلبی جزئی از برنامهٔ زندگی آنان شده بود و امکان نداشت حب آن از دل‌هایشان خارج شود. در نتیجهٔ این طرز زندگی، بیماری‌های [روحی و جسمی] لاعلاجی به‌وجود آمده بود که به همهٔ سرایت کرده و برای آنان مصیبت به بار آورده بود. کم‌کم این آفت همهٔ طبقات جامعه اعم از شهری و روستایی و غنی و فقیر را دربرگرفت و همگان را به مشکلات و نگرانی‌های بسیاری گرفتار کرد. از طرفی فراهم کردن وسایل رفاه و خوشگذرانی جز با خرج کردن اموال هنگفت ممکن نبود که برای تأمین آن مالیات‌های سنگین بر کشاورزان، بازرگانان و اصناف مختلف وضع می‌شد. اگر کسانی از پرداخت مالیات امتناع می‌ورزیدند، با آنها مبارزه می‌شد و سخت شکنجه‌شان می‌کردند، و اگر به پرداخت مالیات تن می‌دادند با آنها مانند گاو و خر رفتار می‌شد که گویی فقط برای کار و خدمت خلق شده‌اند و حق ندارد دمی آرام و راحت داشته باشند. نتیجهٔ این کارهای سنگین و زندگی پر از رنج و مشقت این شده بود که مردم و توده‌ها فرصتی برای اندیشیدن به سعادت اخروی نداشتند و شاید در یک منطقهٔ بزرگ یک نفر هم پیدا نمی‌شد که درد دین داشته باشد و به این موضوع فکر کند». (باب إقامة الإرتفاقات و إصلاح الرسوم)

«ولادت رسول‌الله و بعثت ایشان، تنها تولّد یک پیامبر، پیدایش یک امّت و آغاز یک عصر تازه نبود؛ بلکه تولّد جهان جدیدی بود که با ولادت و بعثت پیامبر اسلام آغاز شد و تا قیام قیامت ادامه خواهد داشت»

رویکرد نوین جهانی

بعثت محمّدی وضعیت عصر جاهلی را به‌طورکلّی دگرگون کرد و همه چیز را تغییر داد. موج ایمان‌خواهی و خداپرستی جهان متمدن را فرا گرفت. گرایش به جهاد در راه الله و تلاش برای آخرت و اندیشهٔ نجات جامعهٔ بشری از دست دشمنان آن و بیدارسازی ملّت‌ها به اوج خود رسید. برای رها ساختن انسان‌ها از بندگی بندگان، نهضت بزرگی به راه افتاد تا آنان را از بندگی بندگان به‌سوی بندگی الله سوق دهند، از تنگنای دنیا به فراخنای آن فراخوانند، و از جور ادیان و آیین‌های باطل رهایی بخشند و از عدالت انسانی و اسلامی بهره‌مند کنند. این‌گونه فضایی شکل گرفت که توجّه صاحبان همت و عزیمت به سوی آن جلب شد، استعدادهای مردان بزرگ، تیزهوشی تیزهوشان، توانایی ادیبان و شاعران، شمشیر قهرمانان و دلاوران، و قلم و اندیشهٔ دانشمندان و نوابغ همگی برای تحقّق همین هدف بزرگ و پاسداری از آن فعّال شد. دنیایی

که در آن به‌جز انسان‌های نفس‌پرست و اسیران هواوهوس کسی به نظر نمی‌آمد، سرشار از خوبان شد و در هر زمان و هر مکان عابدان مخلص، عالمان ربّانی، فرمانروایان عادل، پادشاهان زاهد، و قهرمانان مجاهد به‌اندازهٔ ذرات ریگ‌ها فراوان گشت. انسان‌هایی ظهور کردند که فرشتگان آسمانی به وجود آنها مباهات می‌کردند و تاریخ در مقابل عظمتشان سر فرود می‌آورد و دشمنان سپر می‌انداختند. علم صحیح و سودمند، و عمل نیکو و ارادهٔ خیر گسترش پیدا کرد. گروه‌های مؤمن و مجاهد در هر منطقه‌ای به حرکت درآمدند، به نیکی‌ها امر می‌کردند و از بدی‌ها بازمی‌داشتند و در راه ایمان و جهاد فی‌سبیل‌الله از سرزنش هیچ کسی باک نداشتند. و به‌راستی که تاریخ جهاد و دعوت و اصلاح به‌هم پیوسته بوده است و هیچ‌گاه در آن انقطاع و وقفه‌ای به وجود نیامده و نخواهد آمد: «**لاتزال طائفة من أمّتی ظاهرین [علی الحق لایضرّهم من خذلهم] حتّی یأتیهم [أو یأتی] أمر الله و هم ظاهرون**»؛ گروهی از امّت من همیشه غالب خواهند بود [و پشتیبان حق، و گزندی از مخالفان به آنان نخواهد رسید] تا این‌که قیامت فرارسد و همچنان آنان غالب‌اند. [صحیح بخاری:۱۰۸۷/۲. صحیح مسلم: ۱۴۳/۲]

امّت محمّدیه معجزهٔ بزرگ پیامبر اسلام

شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه ـ رحمه‌الله ـ در کتابش «الجواب الصحیح لمن بدّل دین المسیح»، تصویر بسیار جالبی از تأثیر بعثت محمّدی و دستاوردهای آن ارائه کرده و می‌نویسد: «سیرهٔ رسول اکرم ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ و اخلاق، گفتار، کردار و شریعت آن‌حضرت از آیات و نشانه‌های الهی است. امّت پیامبر اسلام، علوم این امّت، دیانت این امّت و کرامات صالحین این امّت همگی از آیات و نشانه‌های الهی‌اند.

رسول مکرّم اسلام ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ طبق دستور پروردگار و به بهترین و کامل‌ترین شکل ممکن، به صداقت و درستی و عدالت و وفاداری پایبند بود. در سیرت آن‌حضرت، حتی یک دروغ و یا یک مورد ظلم و خیانت در حق کسی دیده نشده است. ایشان راستگوترین، عادل‌ترین و وفادارترین مردمان در همهٔ موقعیت‌ها و با همه کس بود؛ در جنگ و صلح، در امن و خوف، در توانگری و ناداری، در قلّت و کثرت، در فتح و شکست، و در همه حال به اصول اخلاقی پایبند بود. سرانجام دعوت اسلام سراسر سرزمین عربی را فراگرفت؛ سرزمینی که بت‌پرستی، کهانت، پرستش مخلوق و کفر به خالق، و خونریزی و قطع صلهٔرحم، سکهٔ رایج آن بود و مردمان آن از معاد و قیامت چیزی نمی‌دانستند؛ امّا همین مردم در اثر انقلاب محمّدی و تعالیم نبوی، به عالم‌ترین، متدین‌ترین، عادل‌ترین و برترین مردمان روی زمین تبدیل شدند، به‌گونه‌ای که وقتی به سرزمین شام پا گذاشتند و چشم مسیحیان شام به آنان افتاد، گفتند: «همراهان و حواریون عیسی مسیح ـ علیه‌السلام ـ از اینها برتر و نیکوتر نبودند». این سخن گواه روشنی بر عملکرد درخشان علمی و عملی تربیت‌یافتگان مکتب اسلام است که هر انسان عاقل و منصفی آن را از غیر آن تشخیص می‌دهد.

امّت پیامبر اسلام ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ در هر فضیلتی کامل‌ترین امّت‌ها است. این امّت از نظر علم و دانش بر سایر امّت‌ها برتری دارد. در بعد دیانت، عبادت و فرمان‌برداری از فرامین الهی اگر با دیگران مقایسه شوند، مشخص خواهد شد که پیروان اسلام از دیگران دیندارتر و فرمان‌بردارتراند. از نظر شجاعت و جهاد در راه الله و تحمل مشکلات در راه حق نیز پیشگام سایر امّت‌ها هستند. اگر سخاوت و بخشندگی این امّت را با سخاوت دیگران بسنجیم، می‌بینیم که در این خصلت نیز از دیگران برتراند. البته همهٔ این فضایل و خوبی‌ها را به برکت وجود مسعود پیامبر اسلام ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ به‌دست آورده و از ایشان آموخته‌اند.

امّت پیامبر اسلام پیش از بعثت آن‌حضرت پیرو کتاب و شریعتی نبودند که ایشان برای تکمیل آن آمده باشند، چنان‌که عیسی مسیح ـ علیه‌السلام ـ برای تکمیل تعالیم تورات آمده بود و پیروان ایشان برخی فضایل و علوم را از تورات، برخی را از زبور، برخی را از خود حضرت مسیح و برخی دیگر را از حواریون و نسل‌های بعدی آنان آموخته بودند. همچنین آنان تحت تأثیر فلاسفه و گروه‌های دیگر، تغییراتی را در دین مسیحیت به‌وجود آوردند و باورهای کفرآمیزی را به آن افزودند که با تعالیم حضرت عیسی در تضاد آشکار بود. امّا امّت حضرت محمّد مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ قبل از بعثت ایشان کتابی نداشتند که بخوانند، بلکه اکثریت آنان به حضرت موسی، حضرت عیسی، حضرت داود، تورات، انجیل و زبور ایمان نداشتند، و این پیامبر اسلام بود که به امّتش دستور داد به همهٔ انبیا ایمان بیاورند و به همهٔ کتب آسمانی باور داشته باشند، همچنین آنان را از تفاوت قائل شدن بین پیامبران منع کرد؛ چنان‌که حق تعالی در قرآن می‌فرماید: «قولوا آمنّا بالله و ما أنزل إلینا و ما أنزل إلی إبراهیم و إسماعیل و إسحق و یعقوب و الأسباط و ما أوتی موسی و عیسی و ما أوتی النبیّون من ربّهم لانفرّق بین أحد منّهم و نحن له مسلمون * فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا و إن تولّوا فإنّما هم فی شقاق فسیکفیکهم الله و هو السّمیع العلیم»؛ بگویید: به خدا و آنچه که به ما فروفرستاده شده و آنچه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان یعقوب فروفرستاده شده و آنچه که به موسی و عیسی داده شده و [نیز] آنچه که به [دیگر] پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده است، ایمان آورده‌ایم. بین هیچ کس از آنان تفاوتی نمی‌گذاریم و فرمانبردار او (خداوند) هستیم. پس اگر به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید، ایمان آورند، در حقیقت راه یافته‌اند و اگر روی بر تافتند جز این نیست که آنان در ستیزند. زود است که خداوند [در برابر] آنان تو را کفایت کند و اوست شنوای دانا [بقره:۱۳۶ـ۱۳۷]».

بعثت محمّدی وضعیت عصر جاهلی را به‌طور کلّی دگرگون کرد و همه چیز را تغییر داد. موج ایمان‌خواهی و خداپرستی جهان متمدن را فرا گرفت. گرایش به جهاد در راه الله و تلاش برای آخرت و اندیشهٔ نجات جامعهٔ بشری از دست دشمنان آن و بیدارسازی ملّت‌ها به اوج خود رسید